

سرور مكرم جناب آقا ميرزا حسين عليه بهاء الله و عناياته من اهل تاء و فاء ملاحظه فرمايند

١٥٢'

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلي الابهي

الحمد لله الذي خلق القلم الاعلى و نفيخ فيه اذا انصعق من في الارض و السماء الا من شانت مشيئه التافذة و ارادته المحيطة و هم عباد مكرمون الذين ما خوفتهم سيوف الابداع و لا جنود الاختراع هم الذين وصفهم الله في كتب القبل و البعد قد شهد لهم الفرقان و من قبله التوراة و الانجيل و الزبور و ما نزل من لدى الله العزيز الودود الحمد لله الذي بعث منكل قطرة من دمآ اوليائه خلقاً لا يحصى عدتهم احد الا نفسه و جعلهم مشارق حبه و مطالع وده و هم ابادى الامر بين الخلق و هم الذين نصرؤا الله في كل الاعصار و قاموا على ما اراد الله على شأن ما اضطربوا من الملوك و سطوتهم و ما منعهم عن الحق صليل سيوفهم و سهيل خيولهم قد نطقوا باعلى الندآ بين الارض و السماء و دعوا الكل الى مولى الورى و مالک الآخرة و الولى و رب العرش و الثرى اسئله تعالى بان يكتبنى من حزبهم و الذين استظلؤا فى ظلهم و شربوا رحيق الفضل باياديهم انه لهو المقتدر على ما يشآء يفعل و يحكم و هو الحاكم المقتدر العليم الحكيم

و بعد يا حبيب فؤادى قد سمع الخادم ما غن به عندليب ثنائكم على اغصان دوحة الوفاء اذ حضر كتابكم الذى دل على حبكم مقصود العالم و مالک القدم الظاهر بالاسم الاعظم علم الله بعد اطلاعى بما فيه قد اخذنى الفرح و السرور على شأن كل لسان القلم عن ذكره نسئله تعالى بان يوفقكم و يجزيكم احسن الجزآ من بدايع فضله انه لهو الفضال الكريم فلما حرکتنى نفحات حبكم و فوحات آثاركم صعدت الى مقام القرب و القدس و الجمال و عرضت ما فيه تلقآ وجه ربنا الغنى المتعال فلما انتهى نطقى سدره المنتهى على شأن خرج عن حدى حكم الاحصآء قد كنت قائماً تلقآ العرش متحيراً متفكراً الى ان قال و قوله الاحلى يا عبد الحاضر ان اذكره من قبلى و قل انا ذكرناك فى اكثر السنين و ارسلنا اليك ما قررت به عيون الملاء الاعلى ان ربك لهو المعطى الكريم هذا يوم فيه نطق الملكوت الملك لله الواحد الفرد الخبير قم على ذكر الله و ثنائه ثم اذكره بذكر يتضوع عرفه فى العالم لينجذب به كل قلب اقبل الى الله رب العالمين كم من ذكر به يهدى الله عباده الهائمين و كم من ثناء به يرتفع ذكر الله بين الخلق و تنصب راية الامر على كل جبل رفيع قل يا قوم تفكروا فى القرون الخالية و القصور المشيدة ما بقى من الاول من بشر و لا يرى من الآخر من اثر قد انهدم كل بناء مرتفع و انعدم كل هيكل مزين أين القياصرة الذين عمروا القصور لانفسهم و أين الفراغنة الذين جعلوا انفسهم شركآء لبارئهم قد تركوا القصور قهراً و اخذوا القبور امراً من لدى الله المقتدر القدير

يا حسين ان استمع ندآ المظلوم الذى ينطق قلمه الاعلى فيكل الاحيان و يدعو من فى الامكان الى مقام لا تغيره تغييرات الدنيا و لا تبدله شئون الارض فى ملكوت الانشاء كذلك ذكرناك لتفرح و تذكر ربك العليم الحكيم يا حسين دع الكائنات عن ورائك و الممكنات تحت قدميك و خذ قدح البيان باسمى ثم اشرب منه بذكرى البديع اياك ان تحزنك شئون الخلق ان افرح بما يذكرك الحق من هذا المقام المنيع لعمر الله هذا ما ينفك فى كل عالم من عوالم الله يشهد بذلك ملاء ملكوتى و اهل سرادقى و الذين يطوفون عرشى العظيم انا نذكر فى هذا المقام من اظهره الله منك فضلاً من عنده و هو الفضال العزيز الجميل البهآ عليك و عليهم و على الذين سمعوا ندآ مكلّم الطور و اجابوا مولى العالمين

كَبْر من قبلى على وجوه احبائى الذين نطقوا بذكرى و ثنائى و قاموا على نصرة امرى المحكم المتين قل طوبى لوجهكم بما توجهت الى الوجه و طوبى لعيونكم بما فازت و طوبى لقلوبكم بما اقبلت كذلك يذكركم قلم الرحمن و ييشركم لتفرحوا فى هذه الايام التى فيها تنطق السدرة بين البرية انه لا اله الا انا المقدر القدير قل اياكم ان يمنعكم شئ عن الله خذوا ما امرتم به فى كتاب الله العزيز العليم لا تلتفتوا الى العباد و سطوتهم و لا الى الامراء و شوكتهم و لا الى العلماء و احزابهم و لا الى العرفاء و اصحابهم دعوا من يدعوكم الى الظنون و قولوا تالله قد انار افق الابداع بشمس العلم من لدى الله العليم الخبير قل هذا يوم الذكر و البيان و هذا يوم فيه اخبركم الله بظهوره ان اقرؤا كتب القبل لتطلعوا بما نزل فيها من لدن محصى عليم كذلك زيننا سماء اللوح بشمس الحكمة و البيان طوبى لمن شاهد و قال لك الحمد يا مقصود العالمين و يا محبوب العارفين انتهى

اينکه مرقوم فرموده بوديد از اينعبد اظهارى نشده و آنجناب را بکلمات لا يسمنه لا يغنيه زحمت نداده الحق مع حضرتکم ولكن حق تعالى و تقدس شاهد و گواهدست که اين اهمال و يا تعطيل از کثرت شغل بوده و همچنين بايد آنکه جناب ملا محمدعلى که حامل دستخط على بود بزودى مراجعت مينمايد و آنچه در دل مستور است از مراتب محبت عرض ميشود از قضا آمدن ايشان در عهده تأخير ماند و اين تأخير هم بسببى از اسباب بوده العلم عند الله رب العالمين و کثرت شغل اين فانى بمقامى رسیده که در آنى مجال نبوده و نيست چه از اينممالک و چه از آنجهات از حق جل و عز ميطلبم که بدعاى آنحضرت اين فانى را مؤيد فرمايد بر اين خدمت عظيم اينکلمه که از افق قلم آنجناب اشراق نمود که بقول عرب انا دخيل سبب بهجت محبوب عالم گرديد بسيار تبسم فرمودند و بسيار اظهار عنايت از مشرق فضل ظاهر فى الحقيقه ينبغى لكل وجود ان يفدى روحه لفضله و مواهبه و الطافه

و اينکه مرقوم فرموده بوديد که غلام هر چه پير شود قدرش کمتر شود فرمودند که ما شهادت ميدهيم که شما در ريعان شبايد من فاز بحبى انه لا زال فى ربيع الايام و ربيع الزمان انتهى

اينکه در باره شخص معلوم مذکور داشتيد بساحت امنع اقدس عرض شد فرمودند انشاء الله بعنايت الهى موفق باشند کوثر رحمت رحمن را در کل حين بنوشند و بنوشاند و اصنام ظنون انام را باسم خليل ايام بشکنند اهل اوهام را رحيق يقين عطا کنند و اصحاب جهل را سلسيل علم گمگشتگان باديه نادانى را بيحر دانائى دلالت کنند و پژمردگان روزگار را بفرات بيان تازه و خرّم نمايند ليس هذا على الله بعزير فى الحقيقه اگر نفسى اليوم موفق شود و بافق اعلى توجه نمايد كلمه او مؤثر است و البته در قلوب تأثير نمايد و اثرهاى آن در ملک ظاهر شود كذلك يخبرك من عنده علم كلشئ و انا الخبير و كذلك يعلمك من شهد بعلمه كتب الله من قبل و انا العليم

و اينکه اين امور را مستور داشته ايد اين موافق حکمة الله است بعضى از نفوس در ظل قباب عزت و ايشان در هر حين از بحر سرور مياشامند من دون آنکه اثرى از لبها ظاهر باشد ما اطلع بهم الا الله وحده عنده علم كلشئ فى كتاب عظيم و مقصود از اين ستر تبليغ امر الله بوده و خواهد بود چه اگر نفسى از اينمقام اعلى محروم ماند از ثمره وجود محروم مانده طوبى از براى نفوسيكه باين امر اعظم قيام نمايند و اگر خود محروم باشند غير خود را بر آن بدارند انه يذكر ما يتتبع به عباده انه لهو المعلم الحكيم و لوحى مخصوص ايشان من غير اسم ارسال شد برسانيد انشاء الله از حروفات آن معانى مستوره ادراك نمايند و از کلماتش کوثر حيوان بياشامند لعمر الله انه نسمة الله فى البلاد و روح الامر للعباد طوبى لمن فاز به و فاز بالثالى المستورة فى بحر بيانه انه من اعلى الخلق لدى الحق المنيع كذلك ماج البحر و هاج العرف طوبى لمن وجد و ويل للغافلين انتهى

و اينکه در باره عمل مکنون نوشته بوديد بعد از تفصيل بايد دو شئ مشاکل که داراى عناصر اربعه باشد تحصيل نمايد و اين مشاکل که ذکر ميشود مشاکت فى الجملة بوده تا معلوم و واضح شود که آنچه از اضداد است امتزاج آن محال و آن دو شئ که فى الجملة مشاکلند بعد از تدبير مشاکت تمام ظاهر شود و اينمقام مقام تزويج است بعضى اين را تزويج اول

دانسته‌اند و بعضی ثانی گفته‌اند اکثر امورات این صنعت مکتومه بدرایت و فراست عامل منوط و مشروط است آنچه ذکر شد در اوراق فارسیه قلم اعلی بآن اشاره فرموده و فی الحقیقه اوست امّ البیان لمن فی الامکان قسم بجان آنحیب که این از اسرار امر است که ابدأً از قبل ذکر نشده و تا حال هر که در این امر داخل شده یعنی این ماده مخصوصه را تفصیل کرده خواسته آن اجزا که فصل شده شیء واحد شود و این محال بوده و هست و بیشتر از این عقل احدی ادراک نمود و فکر عباد قدمی پیشتر نرفت مع آنکه از قلم اعلی جاری شده که مشاکل و مشابه را اخذ نمایند مع ذلک آب قراح را گرفته مع دهن لزج سیاه و آن ارضیکه حاکی از اهل جهنم است خواسته‌اند با یکدیگر متحد نمایند هیهات هیهات چه که ما بین آب و دهن ضدیت تمام مشهود هرگز قابل امتزاج و اتحاد نبوده و نیست و ارض هم که حقیقت آن اخذ شد و بمقام رمادی رسید البتّه قابل حیات نبوده و نخواهد بود بعضی از حکما ذکر رماد نموده‌اند ولکن مقصود از آن رماد جسد است نه جسم چه که جسم روح آن اخذ شده و حیات او بعد از اخذ روح محالست و در جسد بقیه روح موجود است ولکن مستور بعد از تدبیر حی و حیوان مشاهده میشود و مقصود از ماء فرّار است یعنی شبیه بفرّار است باید او را تحصیل نمایند و همچنین قدری از دهن قبل از انجماد او و آن آب را در او تربیت نمایند تا منجمد شود و این دو جزء و دو عنصر صاحب اربعه بوده و هستند چه که در ماء برودت و رطوبت است و در دهن ییوست و حرارت و همین ماء در دهن منجمد میشود و او را حجر مکرم مینامند اینست که حکما گفته‌اند که ما لا یُری و ما لا یوجد فیما لا یُری و ما لا یوجد حال ملاحظه نمایند که بعضی از ناس گمان مینمایند که حجر موجود است و اختلافات لا تحصیه در او ظاهر هر حزبی شیئی از اشیا را حجر دانسته و بتدبیر آن مشغول شده و عمر را تلف کرده اینست که فرموده‌اند العمل بعد العلم باری حجر مکنون و مخزون و مستور بوده و خواهد بود و بعد از تربیت او در عین شمس که دهن باشد یعنی حرارت دهن رطوبت زائده او را جذب مینماید در اینصورت او منجمد میشود و مثل حجر رخام ملاحظه میگردد باید او را از دهن فارغ نمود و بعد از فراغ و غسل قدری از همان ماء که این حجر از او حاصل شده باید بر او مسلط نمود و کم کم باتشیکه مثل حرارت آفتابست او را تربیت نمود تا آنچه او از جوهر دهن اخذ نموده باین آب که مفتاح است حل شود و این دهن بکبریت احمر و ذهب حکما و ذهب ذو الجناحین معروفست بسا میشود این دهن سفید بر وجه آب مشاهده میگردد و بسا میشود که قرمز بسیار خوش‌رنگ مشاهده میشود آنهم که سفید است بقی الجملة تربیتی احمر مشاهده گردد آنه لهو الکبریت الاحمر و ما اطلع به الا الله مالک القدر الذی ینطق فی المنظر الاکبر انه لا اله الا هو العلیم الحکیم

و اینکه در مشاکلت نوشته‌اید مقصود دهنیت ماء است یعنی آب تربیت شود تا دهنیت باطنی او ظاهر گردد در اینصورت با دهن دیگر امتزاجش سهل است اما تا صورت مائی در او موجود قابل امتزاج نبوده و نیست و این آب آبیست که بفرّار و ماء الهواء و نار الهواء و بسایر اسما نامیده شده اوست ماء الهی باری از قراریکه مذکور شد تحصیل دو عنصر که صاحب عناصر اربعه است لازم در اینصورت بزریق شرق و غرب نامیده شده‌اند اگر بخواهید جمیع آنحجر که بعضی از آن حل شده و بماء الهی متحد گشته تمام آنرا حل نمایند ممکنست باید آن آب را از او اخذ نمود و مجدّد بمقدار باو رد نمود تا کم کم جمیع حل شود و اینفقره باتش بسیار ملایم یا بیخار ملایم باید تمام شود و بعد که کُل یعنی حجر و آنچه از او ظاهر شد بصورت ماء جلوه نمود کم کم بحرارت رطوبت او بالمرّه تمام شود و بعد از تمامی عقد شود و این حل و عقد میشود در یکمرتبه عمل تمام شود و میشود در سه بار و بیشتر و بسا میشود همان دهن که از حجر مکرم حاصل شد عمل و امل از او حاصل میشود و تمام میگردد اوست زیق وحده و بعضی هم ارض حجر را با آن آب سحق و صلایه نموده‌اند تا آنکه عمل را تمام کرده‌اند و بعد صیغ که همان دهنیتست که بر وجه آب ظاهر شده باو داده‌اند و عمل را تمام نموده‌اند از این بیانات معرفت ملح هم حاصل میشود آنچه از رشحات بحر علم الهی در این عمل باینعبد رسید اینست که عرض شد ولکن مکرراً از

لسان اقدس اصفا شد که نظر بسؤال بعضی از دوستان قلم اعلی مشغول شد و در این علم تکلم نمود و دوست نداشته که دوستان بآن مشغول شوند و سبب آنرا در بعضی از الواح ذکر فرموده‌اند و دیگر آنکه البتّه آنچه این عبد عرض نموده یا بعد از مشاهده محو نمایند یا ستر کَلّی و خود اینعبد تا حال مشغول باین عمل نشده آنچه از آیات منزلات الهی استنباط شده عرض شد و هر هنگام در آنچه در این علم از ملکوت بیان الهی نازل شده تفکّر و ملاحظه میشود باینی دیگر مفتوح مشاهده میگردد انسان متحیّر است سبحان من ظهر و اظهر ما اراد سبحان من نطق و انطق ما شاء سبحان من لا يعزب عن علمه من شئ سبحان من لا يعجزه من شئ انه لهو المقتدر المتعالی العليم الحكيم

و اینکه ذکر رؤیا فرموده بودید تلقاء وجه امنع اقدس عرض شد فرمودند ما در بیداری ایشانرا بشارت میدهیم بدولت پاینده لعمر الله قد قدر لمن استقام ما لا تعادله خزائن الارض کلّها و از قلم اعلی در باره ایشان جاری شد آنچه که عقول از ادراک آن قاصر است نسئل الله ان یؤیّده علی حفظ ما اعطیناه و نزلنا له من ملکوتی المنیع هیچ عمل نیکی بی اجر نبوده و نخواهد بود انه لا یضیع اجر العالمین و الحمد لله رب العالمین

و اینکه مرقوم فرموده بودید که جناب آقای آقا میرزا ع ب علیه بهاء الله اینعبد فانی را مأمور نموده‌اند که بوکالت ایشان بزیارت محبوب عالمیان فائز شود لله الحمد مقصود حاصل و اینعبد بنیابت ایشان بطواف کعبه مقصود فائز گشت هنیئاً له و مریناً لی انشاء الله لا زال بذکر محبوب بیزوال ناطق باشند و بافکش ناظر و بر امرش مؤید و در خدمتش قائم ذکر ایشان در ساحت اقدس عرض شد و شمس عنایت از افق فضل مشرق و لوح اقدس امنع مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاء الله بزیارت آن فائز شوند و همچنین مخصوص جناب آقا سید اسدالله و ابن ایشان و شخص آخر الواح بدیعۀ منیعۀ نازل و ارسال شد این خادم فانی خدمت هر یک فنا و نیستی خود را معروض میدارد و از حق میطلبد که ایشانرا مؤید فرماید بر آنچه بطراز رضا مزین است خدمت مخدومزاده‌ها و من کان مع جنابک سلام و تکبیر معروض میدارم البهآء علیکم و علی من معکم و علی الذین تمسکوا بحبل الله المحکم المتین و الحمد لله رب العالمین آنچه با جناب آقا ملا محمدعلی علیه بهاء الله بود رسیده

عرض دیگر آنکه جناب آقا عظیم علیه بهاء الله برفیق اعلی صعود نمودند و از ترکۀ ایشان بقدر ده دوازده تومان میشود حسب الامر جناب اسم الله مهدی علیه بهاء الله الابهی جمع نموده ارسال میدارند نزد آنجناب که بورثه برسانند و در باره او فقراتی از قلم اعلی نازل که فی الحقیقه هر نفس مستقیمۀ راضیۀ مرضیۀ آنمقام را رجا مینماید بتمامه تبدیل شده بود و بمحبتی ظاهر که اکثری حسرت میبردند ان ربنا الرحمن لهو المقتدر القدير سبحان من خلقه و ایدۀ و عرفه و جعله فائزاً بهذا المقام الکریم الذی ثبت من قلمه الاعلی فی کتاب عظیم

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

این سند از [کتابخانه مراجع بهائی](http://www.bahai.org/fa/legal) دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجه به مقررات مندرج در سایت www.bahai.org/fa/legal استفاده نمایید.

آخرین ویراستاری: ۲۲ اکتبر ۲۰۲۴، ساعت ۲:۰۰ بعد از ظهر